

وحید کیانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۱۴

چکیده

تحولات و پویایی‌های ژئوپلیتیکی جنوب غرب آسیا متأثر از گفتمان و پادگفتمان‌های مختلفی است؛ اما آنچه در این میان بیشتر به چشم می‌آید رقابت سه گفتمان مسلط با عنوان گفتمان «اسلام شیعی» جمهوری اسلامی ایران، گفتمان «ضد شیعی» اعراب سنی و گفتمان «مبارزه با تروریسم» غرب است. هر سه گفتمان فوق از یک هویت مسلط برخوردارند که بر مبنای همین هویت مسلط سعی در تعریف هویت «دیگری» به‌عنوان دشمن دارند. گفتمان ضد شیعی اعراب سنی بر مبنای همین تفکر دیگری خود را «شیعه» و «ایران» و گفتمان اسلام شیعی جمهوری اسلامی، دیگری خود را «سکولاریسم» و «آمریکا» قرار داده‌اند؛ اما گفتمان غرب دیگری خود را «مبارزه با تروریسم» و «مبارزه با بنیادگرایی اسلامی» قرار داده است. نکته کلیدی بحث هم به همین مسئله مرتبط است. در حقیقت، گفتمان غرب بر مبنای تئوری قدرت هوشمند خود و با توجه به مؤلفه‌های جنگ نرم معتقد به هیچ دوست یا دشمنی برای خود، در همه زمان‌ها و مکان‌ها نیست؛ بلکه بر مبنای سیاست خارجی پراگماتیسمی یا عمل‌گرایانه خود بسته به نوع استراتژی‌ها و اهداف ژئوپلیتیکی خود به این کار مبادرت می‌ورزد؛ اما هر دو گفتمان ژئوپلیتیکی عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران دیگری خود را هویتی ثابت و همچنین کشوری واحد قرار داده‌اند و به تبع آن، در همه شرایط و زمان‌ها بر مبنای همان دیگری به روایت ژئوپلیتیکی خود اقدام می‌کنند.

واژگان کلیدی: کلان روایت، ژئوپلیتیک، جنوب غرب آسیا، ایران، عربستان سعودی، آمریکا.

۱. استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه بیرجند.

مقدمه

مقاله حاضر تحلیل روایت سه گفتمان ژئوپلیتیکی فعال در سپهر سیاسی جنوب غرب آسیا خواهد پرداخت. این سه گفتمان از مذهب به عنوان یک ابزار ژئوپلیتیکی بهره می‌برند و به همین دلیل، روایت‌های هر یک از آنها بر مبنای دیدگاه مذهبی خاص آنان تفسیر می‌شود. در این بخش تلاش خواهد شد تا نوع روایت هر یک از این قدرت‌ها، شناسایی کلان روایت آنان و درنهایت واسازی آن، تبیین و تشریح گردد؛ اما برای اینکه گفتمان ژئوپلیتیکی آنها روایت شوند، نیازمند یک پی‌رنگ‌اند، یعنی شیوه‌هایی برای اینکه آنها را به درون یک کل معنادار وارد کنند. تبدیل کردن حکایت به روایت، تحمیل کردن نظم و انسجام جعلی به تجربه‌های قطعه‌قطعه شده و چندلایه است. همان‌طور که ویک توضیح می‌دهد: «وقتی افراد زندگی خود را در درون حکایت‌ها تقطیع می‌کنند انسجامی صوری را به آنچه در غیر آن صورت ملغمه سیالی می‌بود، تحمیل می‌کنند» (Weick, 1995: 128). وضعیت پسامدرن قطعه‌ای شدن و وانمایی، انسجام را مسئله دارد می‌سازد. هیچ حکایت کاملی برای گفتن وجود ندارد؛ فقط قطعه‌ها وجود دارند که حتی بامعنی بخشی پسین، پی‌رنگی نمی‌توان یافت که قطعه‌ها را منسجم سازد. در عوض مخاطب سرگردان، خطوط حکایتی را در صحنه‌های چندگانه و همزمان دنبال می‌کند. در این گونه معنا بخشی جمعی، آدم‌ها فقط در حال ردگیری قطعه‌های حکایت و در حال ابداع تکه‌پاره‌هایند تا آنها را به یکدیگر بچسبانند؛ اما هرگز قادر به رؤیت همه صحنه‌ها و دیدن کل نیستند.

اما قبل از تحلیل کلان روایت‌های ژئوپلیتیک مذهبی مسلط در منطقه مورد مطالعه، در ابتدا به تحلیل واسازی و تحلیل کلان روایت و شیوه‌ها و تکنیک‌های آن اشاره خواهد شد. «واسازی» راهبردی تحلیلی است که به نحوی نظام‌اند شیوه‌های گوناگون تفسیر یک متن را آشکار می‌سازد؛ و قادر است مفروضات ایدئولوژیک را برملا سازد؛ به نحوی که به‌ویژه علایق سرکوب‌شده اعضای گروه‌های محروم شده از قدرت و حاشیه‌ای را در نظر گیرد (Martin, 1990: 340)؛ و درعین حال، واسازی غالباً متضمن شیوه‌هایی از خوانش است که از روایت‌هایی که مراکز مقتدر را مفروض می‌گیرند مرکز زدایی می‌کند یا در غیر این صورت، نقاب از چهره چنین روایت‌هایی برمی‌دارد. «طبق نظر دریدا تمام تفکر غربی مبتنی بر فکر یک مرکز یک منشأ، یک حقیقت و شکل آرمانی، نقطه‌ای ثابت، محرک غیر متحرک ذات، خدا، حضور است که معمولاً در معنایی خاص مورد استفاده قرار می‌گیرند و کل معنا را تضمین می‌کنند»

(Powell, 1997:21). با این حال، اگر ما فقط یک مرکز را با مرکز مقتدر خودمان عوض کنیم به درون همان دام افتاده‌ایم. پس نکته، جایگزینی یک مرکز با مرکز دیگر نیست بلکه نشان دادن این است که چگونه هر مرکزی متداوم در تغییر و فروپاشی است. هر چه یک روایت به تسلط بر یک مرکز همت گمارد، حتی روایتی که حظی از حقیقت برده باشد، بیشتر در جهت خروج از کنترل سیر می‌کند. واسازی همچون یک راهبرد، نه یک روش، خرد قدرت فرایند متنی را ردگیری می‌کند، جنبه‌های متمرکز کننده و آشکارکننده‌اش را بر ملا می‌سازد؛ و جنبه‌های کمتر مشهود را آشکارتر می‌کند. اما چگونه می‌توان به واسازی روایت‌ها دست زد. هشت گام تحلیلی برای مرکز زدایی و واسازی روایت‌ها وجود دارد که عبارت‌اند از: ۱- جست‌وجوی دوگانگی؛ ۲- بازتفسیر سلسله‌مراتب؛ ۳- صداها و معترض؛ ۴- سویه دیگر حکایت؛ ۵- نفی پی‌رنگ؛ ۶- استثنا را بیابید؛ ۷- آنچه در بین خطوط هست را ردگیری کنید؛ ۸- دوباره سامان بدهید؛ اما آنچه این رساله در پی آن است تاکید بر مرحله هشت یعنی «سامان‌دهی مجدد» است. چراکه بسیاری معتقدند واسازی اساساً تفکری سلبی است و منتهی به راه‌حل یا هیچ نوع تغییری نمی‌شود؛ اما نگارنده معتقد است واسازی می‌تواند به تغییر و راه‌حل منتهی شود؛ و در حقیقت مرحله هشتم گامی مهم در دستیابی به این هدف است. مقاله حاضر در ادامه سعی خواهد کرد تا یکی از روایت‌های مطرح‌شده در زمینه نقش مذهب در گفتمان ژئوپلیتیکی را بر اساس این تکنیک مورد «ساماندهی مجدد» قرار دهد.

روش‌شناسی تحقیق

تحقیق حاضر از نوع بنیادی و از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی ماهیت گفتمان‌های ژئوپلیتیکی مبتنی بر عامل مذهب در منطقه جنوب غرب آسیا می‌پردازد. روش گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای و اینترنتی است.

یک. مبانی نظری

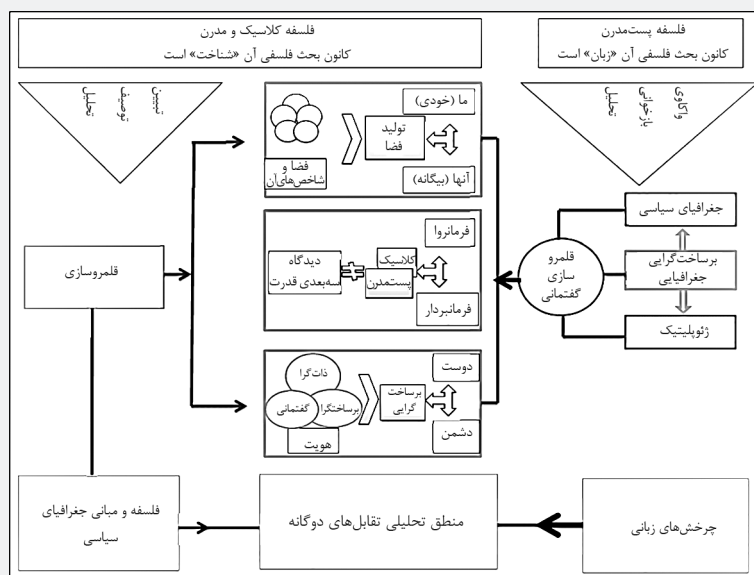
۱-۱. عناصر سه‌گانه‌ی قلمرو سازی گفتمانی در ژئوپلیتیک انتقادی؛ مثلث «فضا»، «قدرت»، «هویت»
مفاهیم «فضا»، «قدرت» و «هویت» در فرایند قلمرو سازی گفتمانی از ماهیت خاصی برخوردار بوده و هر سه عنصر فوق‌الذکر دارای ماهیت برساخت‌گرایی اجتماعی بوده و از تقابل‌های دوتایی

ما، آنها؛ فرمان‌بردار، فرمانروا؛ و فرودست و فرادست برای تولید فضا، قدرت و هویت بهره می‌گیرند. در چارت مفهومی (شماره - ۱)، چگونگی و ابعاد فرایند قلمرو سازی گفتمانی به‌خوبی تشریح شده است. در حقیقت، استدلال اصلی مقاله حاضر این است که ریشه تئوری‌ها و راهبردهای ژئوپلیتیکی اکثر ژئوپلیتیسین‌ها و همچنین کشورهای سلطه‌گر (هژمون) را باید در نوع دستگاه فکری- فلسفی جستجو کرد که از دل آن این نظریه‌ها بیرون می‌آید. در ادامه نشان خواهیم داد که بر مبنای چه نوع منطق تحلیلی این نوع نظریه‌ها (همچون، برخورد تمدن‌های هانتینگتون، مبارزه با ترور جرج بوش، ژئوپلیتیک شیعه و...) تولید می‌شوند و چه اهداف و مقاصدی را دنبال می‌کنند.

منطق تقابل‌های دوگانه: قبل از شروع بحث جا دارد در ابتدا مفهوم «تقابل» و «تفاوت» را در مقاله حاضر روشن سازیم. در فلسفه محض مفاهیم دوگانه‌ای مانند شب و روز، زن و مرد، سیاه‌وسفید و... با هم تفاوت دارند و این‌گونه نیست که انسان در این فرایند دست‌کاری کرده یا نقش داشته باشد؛ اما در نظریه برساخت‌گرایی اجتماعی این مفاهیم ضمن این‌که متفاوت هستند اما به خاطر نقشی که انسان در معنا دهی به آن اعمال می‌کند از سیستم تفاوت به سیستم تقابل سیر می‌کنند. طوری که یکی را برتر از دیگری می‌پندارند و بالعکس. در ادامه به تبیین مفهوم تقابل موردنظر نگارندگان مقاله و همچنین از منظر رویکرد برساخت‌گرایی پرداخته خواهد شد. اصطلاح تقابل‌های دوگانه، یکی از مفاهیم کلیدی در حیطه نظریات زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و نقد ادبی به حساب می‌آید. فردینان دو سوسور، در نظریات خود در مورد زبان/گفتار، دال/مدلول و محور هم‌نشینی/جانشینی از این اصطلاح استفاده کرده است. سوسور زبان را نظام تفاوت‌ها می‌داند که تقابل اجزا و نشانه‌ها باعث شکل‌گیری آن می‌شود. به نظر وی، زبان از مجموعه‌ای از نشانه‌ها تشکیل شده است که وقتی نشانه‌ای در تقابل با نشانه‌ای دیگری قرار می‌گیرد، معنا پیدا می‌کند (وبستر، ۵۷: ۱۳۸۲-۵۹). اشتراوس با تأثیرپذیری از یاکوبسن، تقابل‌های دوگانه را مهمترین کارکرد ذهن جمعی بشر می‌داند. به نظر وی بشر در گذشته چون از دانش کافی برخوردار نبودند، برای درک و شناخت جهان پیرامون خود دست به خلق تقابل‌های دوگانه می‌زدند. از این‌رو، ساختار تفکر انسان بر روی تقابل‌های دوگانه‌ای مثل خوب / بد، مقدس / غیر مقدس و... بنا شده است (برتس، ۱۳۸۴: ۷۷). اصطلاح تقابل‌های دوگانه در نظریات پسا ساختارگرایان، به‌ویژه شالوده شکنی دریدا که جزیی از پسا ساختارگرایی است، نقش اساسی ایفا می‌کند و از مفاهیم کلیدی است؛ با این تفاوت که با

نگاهی انتقادی به آن نگریسته‌اند. با تغییرات اساسی که دریدا در دهه ۱۹۶۰ در نظام فکری غرب پدید آورد مفهوم تقابل‌های دوگانه هم دچار تحول بنیادی شد (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۶۸). به نظر دریدا اندیشه فلسفی- علمی و زیربنای تفکر غرب در زندانی دوقطبی قرار دارند و بر اساس محور تقابل‌های دوگانه می‌چرخند؛ بدی در برابر نیکی، نیستی در برابر هستی، غیاب در برابر حضور، دروغ در برابر حقیقت، نوشتار در برابر گفتار، طبیعت در برابر فرهنگ و... قرار دارند که همیشه یکی بر دیگری برتری داشته است. به نظر وی بر اساس هر متنی این تقابل‌های دوگانه وجود دارند و بین سلسله‌مراتب مرکز یک متن و حاشیه آن، این تقابل برقرار است. در بعضی از متون عناصری چون خوبی، راستی و... در مرکز قرار دارند اما در بعضی متون در حاشیه قرار دارند؛ این تقابل‌های دوگانه در هر متنی دچار تحلیل و واژگونی می‌شوند و از برتری نقش‌های یکدیگر می‌کاهند. اصولاً دریدا در شالوده‌شکنی خود به واژگون کردن سلسله‌مراتب در تقابل‌های دوگانه معتقد است (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۷۰).

شکل - ۱- فرایند قلمروسازی گفتمانی در دستگاه فکری- فلسفی مدرن و پستمدرن

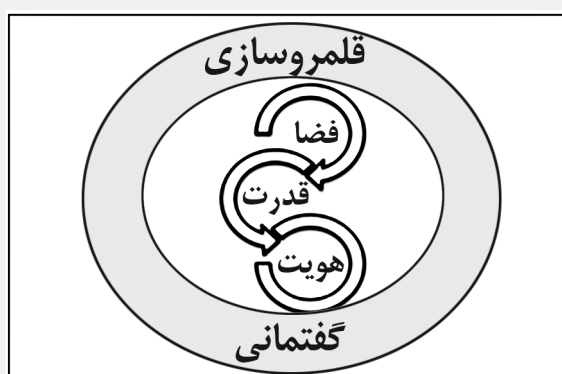


منبع: نگارندگان

همان‌طور که در شکل ۱، مشاهده می‌شود چگونگی تولید قلمرو سازی و شناخت آن بر مبنای فلسفه کلاسیک و مدرن است؛ اما برای درک و تحلیل و واکاوی ابعاد پشت پرده آن می‌بایست از

مبنای فلسفه پست‌مدرن و عامل زبان بهره جست. در حقیقت، استراتژیست‌ها و ژئوپلیتیسین‌ها برای تولید فضا و قلمرو سازی گفتمانی متناسب با راهبردهای خود از الگو و منطق تحلیلی فلسفه کلاسیک و مدرن که مبتنی بر شناخت است بهره می‌گیرند و دقیقاً بر مبنای همین تفکر آن را ناشی از عقل سلیم دانسته و به‌عنوان یک واقعیت قطعی و حقیقی قلمداد می‌کنند.

شکل ۲- سه بعد کلیدی قلمرو سازی گفتمانی



فضا: یکی از سه بعد قلمرو سازی گفتمانی «فضا» است. درک گریگوری و دیگران (۲۰۰۹) در فرهنگ لغات جغرافیای انسانی خود پنج تعریف از قلمرو سازی ارائه داده‌اند که از آن میان تعریف جرج زیمل (۱۹۹۹) به رویکرد مورد نظر مقاله نزدیک‌تر است. در این تعریف «قلمرو سازی» به‌عنوان نتیجه تعیین مرزهایی بین گروه‌های اجتماعی برای شناسایی و حفظ انسجام معنا شده است (گریگوری و دیگران، ۲۰۰۹: ۷۴۵). زیمل در این تعریف ۵ عنصر را در تحلیل فضا کلیدی می‌داند: ۱- انحصاری بودن؛ ۲- مرز؛ ۳- پایداری ساخت‌های اجتماعی در فضا؛ ۴- فاصله و مجاورت فضایی؛ ۵- تحرک و پویایی در فضا. از این‌رو، مقاله حاضر، این مفهوم از فضا را برای درک و تبیین بهتر و کامل‌تر قلمرو سازی گفتمانی مفید می‌داند.

انحصاری بودن فضا: زیمل در مورد انحصاری بودن فضا معتقد است که ایجاد قلمرو یا سرزمین و کنترل بر آن در حیطه قدرت مسلط و کارگزار بوده و این قدرت مسلط اجازه شکل‌گیری قلمرو جدا از هنجارها و ساختارهای اجتماعی خود را در این محدوده نمی‌دهد (Simmel, 1997: 139). مرز: زیمل معتقد است که ایجاد مرزها در تعاملات اجتماعی در این حقیقت نهفته است که استفاده کاربردی از فضا آن را به قطعه‌هایی تقسیم کرده است که به‌صورت واحد به نظر می‌رسند

و به وسیله مرزهایی محدود شده‌اند (Simmel, 1997: 139). در حقیقت، مرز در تحلیل زیمل اشاره به وضعیتی دارد که در آن فضا صرفاً یک واقعیت فیزیکی و مادی نیست، بلکه یک برساخت اجتماعی است که روابط بین افراد و گروه‌های اجتماعی را چارچوب‌بندی می‌کند (زیلانیچ، ۲۰۰۲: ۴۲). برساخت اجتماعی فضا از طریق تعیین حدود در ساختار روابط فضایی اشیاء، اشکال و روابط اجتماعی درون آن عمل می‌کند؛ و این تعاملات انسانی هستند که به فضا معنا و مفهوم خاص می‌دهند.

پایداری ساخت‌های اجتماعی در فضا: اهمیت پایداری و ثبات فضایی به‌عنوان یک نقطه محوری برای روابط اجتماعی در زمان قرارداد یا اتحاد پدیدار می‌شوند، در غیر این صورت، عناصر خودمختاری می‌توانند تنها در یک مکان خاص رخ دهند (Simmel, 1997: 147). برای زیمل، ثبات و پایداری فعالیت‌ها در فضا یک جنبه بسیار مهم از توسعه اشکال و ساختارهای روابط اجتماعی است. از این‌رو، وی پایداری فضا را به‌عنوان یک ویژگی خاص از اشکال اجتماعی در نظر می‌گیرد؛ و معتقد است که تمایز بین شکل‌های مختلف فعالیت در اطراف یک نقطه ثابت ساخته می‌شوند.

فاصله و مجاورت فضایی: زیمل چهارمین عنصر مهم در فضا سازی را فضایی می‌داند که از طریق آن حس مجاورت و فاصله بین مردمی که در برخی روابط با یکدیگر قرار گرفته‌اند وجود داشته باشد (Simmel, 1997: 149). البته، ایده مجاورت و فاصله بسته به پرسش‌ها و مسایل مربوط به ارتباطات و روابط اجتماعی که به تکنولوژی‌ها هم وابسته هستند فاصله بیشتری را پوشش می‌دهند.

تحرک و پویایی در فضا: در این زمینه زیمل معتقد است که یک «مفصل یا محور فضایی» ممکن است محتوا و معانی نمادین و واقعی به دست دهد که به‌عنوان یک نیروی وحدت‌بخش برای انسجام اجتماعی در یک اجتماع به‌شدت رقابتی، تکه‌تکه و در حال گذار عمل کند. به این معنا که ممکن است فضا حس‌آگاهی از تعلق در میان فرقه‌ای که آگاهی مذهبی در میان آنها به مدت طولانی در انزوای خود خفته مانده بود، بیدار سازد (Simmel, 1997: 147). برآیند تفکر زیمل در مورد فضا و شاخص‌های مطرح‌شده توسط او نظریه تولید فضا است که منجر به ایجاد فضای «ما» (خودی) در مقابل «آنها» (بیگانه) خواهد شد (شکل - ۱).

قدرت: دومین بعد قلمرو سازی گفتمانی «قدرت» است. قدرت در این نوع قلمرو سازی ماهیت و تعریف خاصی دارد که برخلاف نظریه‌های کلاسیک قدرت و همچنین نظریه‌های جدید پست‌مدرنیستی (فوکویی) از ماهیت خاصی برخوردار است؛ بنابراین، در تحقیق حاضر «قدرت»

مفهومی است که در آن جامعه، به دو قطب فرمانروا و فرمان‌بردار تقسیم می‌شود. قدرت در این نگاه، چیزی است که در اختیار بعضی‌ها هست و در اختیار بعضی دیگر نیست. بدین ترتیب، مقاله حاضر متضمن نظریه‌ای درباره قدرت است که به نحوی در دیدگاه سه‌بعدی قدرت توسط «استیون لوکس» بیان شده است. به اعتقاد لوکس در دیدگاه سه‌بعدی قدرت، موثرترین حالت استفاده از قدرت، جلوگیری از بروز و به فعلیت رسیدن ستیز است، نه اعمال قدرت در حالت ستیز. استیون لوکس می‌نویسد: آیا این حد بالای قدرت و مودیان‌ترین نحوه اعمال آن نیست که با شکل دادن به درک مفهومی، شناخت و ترجیحات مردم، در حد ممکن مانع نارضایتی مردم شویم، به گونه‌ای که پذیرای نقش خود در نظم موجود شوند (لوکس، ۱۳۷۵: ۳۳)؛ اما دیدگاه سه‌بعدی قدرت «استیون لوکس» که مبنای تئوریکی مقاله حاضر را به خود اختصاص داده است، از چه ویژگی‌هایی برخوردار است. در ادامه سعی خواهد شد به تبیین قدرت به‌طور عام و دیدگاه استیون لوکس در این زمینه، به‌طور خاص پرداخته شود. استیون لوکس (۱۹۸۲)، در کتاب «قدرت؛ نگرشی رادیکالی» سه دیدگاه تک‌بعدی، دوجانبه و سه‌بعدی از قدرت را مطرح می‌کند که دیدگاه سه‌بعدی استیون لوکس از قدرت و ماهیت آن، هسته اصلی پژوهش حاضر را به خود اختصاص داده است.

دیدگاه سه‌بعدی از قدرت: در دیدگاه سوم جهت رفع نقایص مطرح‌شده در دو دیدگاه پیشین، این مسئله مطرح می‌شود که در مواردی از اعمال قدرت، قربانیان آن حتی موفق به درک این مسئله نمی‌شوند که منافع واقعی‌شان در خطر است و از طریق نفوذ در افکار و امیال آنها (به‌وسیله کنترل اطلاعات، وسایل ارتباط جمعی و فرایندهای جامعه‌پذیری) اراده‌ی آنها در جهت نیت و اهداف قدرتمندان سمت‌وسو یافته است. به تعبیر روشن‌تر، صاحبان قدرت با القای این نظر که تابعان، فهم غلطی از منافع واقعی‌شان دارند، یا ناتوان از درک آن می‌باشند، سلطه‌ی خود را بر افکار و رفتار آنها اعمال می‌نمایند. لوکس، این شکل از قدرت را ذیل عنوان «دیدگاه سه‌بعدی» یا «نگرش رادیکال» از قدرت می‌آورد و معتقد است که وجهی عمیق‌تر و زیرکانه‌تر دارد و در آن، قدرت به بالاترین نحو بر افراد تحمیل می‌شود (هیندس، ۱۳۸۰: ۷۹-۸۰). وی در این باره می‌گوید: "طرف (الف) ممکن است با واداشتن طرف (ب) به انجام کاری که نمی‌خواهد انجام دهد، بر او اعمال قدرت نماید؛ اما وی با تحت تاثیر قرار دادن، شکل‌دهی یا تعیین خواسته‌های طرف (ب) نیز می‌تواند به این مهم دست یابد. آیا واقعا این نهایت اعمال قدرت نیست که دیگران را وادار کنید که تمایلات موردنظر

شما را داشته باشند. به عبارتی، با مهار تفکرات و تمایلاتشان، رضایت آنها را به دست آورید" (کلگ، ۱۳۷۹: ۲۳۱). لوکس در این باره می‌نویسد: قدرت در روایت رادیکال خود، واجد مؤلفه‌هایی است که با درونی نمودن برخی الگوهای رفتاری، از اعمال قدرت صرف بر افراد فراتر رفته و رفتار آنها را سمت‌وسو می‌دهد. از این‌رو، کسانی که بر آنها اعمال قدرت می‌شود، خود متوجه چنین فرایندی نمی‌شوند (هیندس، ۱۳۸۰: ۱۸).

در مجموع، «قدرت» مورد نظر نوشتار حاضر، در تعریف قدرت به تعریفی که استیون لوکس ارائه داده بود استناد کرده است که در آن برخلاف نظریه‌های کلاسیک قدرت و همچنین نظریه‌های جدید پست‌مدرنیستی (فوکویی) از ماهیت خاصی برخوردار است. قدرت مفهومی است که در آن جامعه، به دو قطب فرمانروا و فرمان‌بردار تقسیم می‌شود. قدرت در این نگاه، چیزی است که در اختیار بعضی‌ها هست و در اختیار بعضی دیگر نیست. تعریف استیون لوکس از قدرت علی‌رغم کاربرد موثر در تبیین مفهوم قلمروسازی گفتمانی اما عملاً در تبیین برخی از گفتمان‌های ژئوپلیتیکی ناکارآمد است. از این‌رو و برای رهایی از این دام، از اراده معطوف به قدرت نیچه و نیروهای کنشی و واکنشی دلوز استفاده شده است. دلوز با وام‌گیری از اراده معطوف به قدرت نیچه، دو نوع قدرت کنشی و واکنشی را تبیین می‌کند. نیچه در کتاب تبارشناسی اخلاق (۱۹۹۴) با مثالی این دو نوع قدرت را به‌خوبی تبیین کرده است. از نظر نیچه، ناهمسانی اصلی بین کسانی است که خود و خواسته‌های خود را خوب می‌دانند و آن را از بد متمایز می‌شمرند و کسانی که اهریمن (دیگران) را از خوب متمایز می‌دانند. این ناهمسانی، تفاوت در مسیر و جهتی است که نیچه آن را «چشم ارزشگذار» می‌نامد. این ناهمسانی، ناهمسانی بین کنش معطوف به خود و کنش معطوف به دیگران است: «برده برای حیات خود همیشه در وهله اول نیاز به یک جهان خارجی خصمانه دارد، یعنی نیاز به محرکی بیرونی دارد تا بر آن محرک تاثیر بگذارد و کنش نشان دهد- اینجاست که می‌گوییم کنش او اساساً واکنش است. عکس قضیه را در ارزشگذاری ارباب شاهدیم. او به‌طور خودانگیخته کنش دارد و رشد می‌کند» (نیچه، ۱۹۹۴: مقاله ۱، بند ۱۰). در طرح نظام‌اند دلوز، این تمایز، با ارجاع به توان رابطه‌ای نیروهای حاضر ایجاد می‌شود؛ نیروی فرادست- یعنی نیرویی که در مواجهه با نیروی دیگر غلبه دارد- کنشی است؛ حال آنکه نیروی فرودست یا تحت سلطه، نیروی واکنشی است. نیروهای واکنشی نیروهایی هستند که فعالیتشان از طرف نیروهای فرادست، مشروط

یا محدود می‌شود. نیروهای واکنشی، نیروهایی تنظیم‌کننده‌اند که همسازی عملی و مکانیکی آنها تماماً بیان‌گر قدرت نیروهای فرودست و تحت سلطه است (دلوز، ۱۹۸۳: ۴۱). برعکس نیروهای کنشی، نیروهایی ویژه، غالب یا فرادست‌اند که شکل‌های فعالیت و کنشگری را بر دیگران تحمیل می‌کنند. این نیروها اگرچه تا حدی محدود به ماهیت خویش‌اند، اما این محدودیت نسبی است؛ چرا که نیروهای کنشی، ذاتاً تغییردهنده‌اند «قدرت تغییر دهی، قدرت دیونوسوسی، اولین حد فعالیت و کنش‌گری است» (دلوز، ۱۹۸۳: ۴۲). نیروهای کنشی نیروهای مسلط‌اند حال آنکه نیروهای واکنشی نیروهای تحت سلطه‌اند. نیروی کنشی، نیرویی است که در حوزه خود عمل می‌کند. نیروی کنشی در این کار ممکن است نیروهای کمتری را شکل دهد یا نیروهای دیگر را متناسب با اهداف خود سازد. نیروی کنشی، از مرز و محدوده‌ی توانایی خود فراتر می‌رود و حتی می‌تواند تا مرحله انهدام خود و تبدیل خود به چیزی دیگر پیش رود. از این‌رو، نیروی کنشی، کیفیت اولیه نیرو است؛ اگرچه نیروهای واکنشی هم وجود دارند اما فقط «در رابطه با نیروی کنشی» است که می‌توان به درک آنها نایل شد (دلوز، ۱۹۸۳: ۴۲).

با توجه به این مفهوم از قدرت باید اذعان کنیم که موج ملی‌گرایی‌های بعد از استعمار در خاورمیانه، دارای قدرت هستند اما از نوع واکنشی؛ یعنی درست است که حرکت عظیمی ایجاد کرده‌اند اما با توجه به دشمنی به نام استعمار شروع به هویت‌سازی کردند و واکنشی به «دیگری» بوده و به‌صورت خودانگیخته و معطوف به خود نبوده است؛ و چون هنوز به سطح کنش نرسیده‌اند پس هیچ‌گونه خطر کلیدی برای گفتمان غرب محسوب نمی‌شوند. به عبارت بهتر، کنشگر نظام بین‌الملل همان گفتمان غرب است و گفتمان ناسیونالیسم نتوانسته است بدیلی برای این نظم ایجاد کند و خود به یکی از بازیگران این نظم نیز تبدیل شده است.

از سوی دیگر، باید اذعان کنیم که درزمینه پذیرش حاکمان و نخبگان سیاسی خاورمیانه در الگوپذیری از غرب همچون اصلاح‌گری یا ناسیونالیسم که مبتنی بر الگوی غربی بنا شده بود، از طریق مفهوم «قابلیت دسترسی» لاکلا و موف قابل تبیین است. مفهوم «قابلیت دسترسی» در دستگاه تحلیل گفتمان لاکلا از دو جنبه دارای اهمیت است: اول اینکه ادبیات و مفاهیم آن گفتمان ساده و همه‌فهم باشد یا دست‌کم به زبان ساده و همه‌فهم بیان شود؛ دوم اینکه آن گفتمان در شرایطی در دسترس افکار عمومی قرار گیرد که هیچ گفتمان دیگری به‌عنوان رقیب و بدیل به شکل هژمونیک

در عرصه رقابت حضور نداشته باشد (Laclau, 1990: 66). به عبارت دیگر، گفتمان موردنظر در اذهان سوژه‌ها (افکار عمومی) به عنوان در دسترس‌ترین جایگزین برای گفتمان موجود و رهایی از شرایط بحران و مشکلات کنونی شناخته شود؛ بنابراین، اگر بحران اجتماعی آنقدر شدید باشد که سراسر نظم گفتمانی حاکم را متزلزل سازد، «قابلیت دسترسی» به تنهایی قادر است پیروزی یک گفتمان را تضمین نماید (سعید، ۱۳۷۹: ۸۷). کلا از مفهوم «قابلیت دسترسی» استفاده می‌کند تا تبیین کند چگونه در طول بحران‌ها، بعضی گفتمان‌ها به نسبت دیگران، با استقبال و موفقیت بیشتر روبه‌رو می‌شوند. ظاهراً او چنین القا می‌کند که اگر بحران اجتماعی به اندازه کافی شدید باشد، به‌طوری‌که سراسر نظم گفتمانی را متزلزل سازد، تنها «قابلیت دسترسی» کافی است تا پیروزی گفتمان خاصی را تضمین کند. به عبارت دیگر، امکان پیروزی یک گفتمان، به علت ویژگی ذاتی آن نیست، بلکه صرفاً به این دلیل است که گفتمان، تنها ساخت منسجم در دنیای کاملاً آشفته دیگر است.

هویت: سومین بعد قلمروسازی گفتمانی «هویت» است. در مجموع می‌توان سه رویکرد هویتی را در حوزه مطالعات مربوط به هویت از هم تفکیک کرد: الف) رویکرد ذاتگرا؛ ب) رویکرد برساختگرا؛ ج) رویکرد گفتمانی (تاجیک، ۱۳۸۴: ۴۳-۴۴). چارچوب نظری مقاله حاضر رویکرد برساخت‌گرایی است. بر اساس آموزه‌های رویکرد برساخت‌گرایی، هویت از جایی نیامده و انسانها نیز آن را درجایی کشف نکرده‌اند، بلکه حاصل شرایط اجتماعی و کنش انسانهاست. هویت امری طبیعی، ذاتی و از پیش موجود نیست، بلکه همیشه باید ساخته شود. انسانها باید همواره چیزها یا اشخاص را طبقه‌بندی کنند و خود را در داخل آن طبقه قرار دهند. به بیان دیگر، هویت را فقط می‌توان از طریق انکار آگاهانه ابهام و کنار گذاشتن تفاوتها کسب کرد.

عده‌ای هویت را برساخته‌ای «معرفتی» می‌دانند (سروش به نقل از تاجیک، ۱۳۸۴: ۴۴). در چارچوب همین رویکرد، عده‌ای هویت را به مثابه برساخت‌های ایدئولوژیک، برساخته‌ای جغرافیایی-سیاسی یا فرهنگی تلقی می‌کنند. در برساخت‌گرایی فرهنگی، فرهنگ مهمترین و غنی‌ترین منبع هویت است. افراد و گروه‌ها همواره با توسل به اجزا و عناصر فرهنگی گوناگون هویت می‌یابند، زیرا این اجزا و عناصر توانایی چشمگیری در تامین نیاز انسانها به متمایز بودن و ادغام شدن در جمع دارند. از این دیدگاه، فرهنگ مقوله‌ای تفاوت‌مدار است و شیوه زندگی خاصی را می‌سازد. این تفاوت و خاصیت، نه تنها امکان هویت‌یابی را فراهم می‌سازد، بلکه به زندگی انسانها نیز معنا می‌بخشد. بر اساس نظریات

رویکرد برساختگرایی، هویت برساختهای اجتماعی، دارای سطوح مختلف، سیال و نامشخص است. با توجه به مباحث فوق باید اذعان کرد که گفتمانهای ژئوپلیتیکی به گونه‌ای عمل می‌کنند که ذهنیت سوژه را در راستای دو قطب «ما» و «آنها» سامان می‌دهند. بر اساس همین ذهنیت دوگانه، کلیه رفتارها و کردار سوژه به گونه‌ای شکل می‌گیرد که او تمامی پدیده‌ها را در قالب دوگانه «ما-آنها» قرار داده و این دوگانگی به صورت برجسته‌سازی و حاشیه رانی در کردار و گفتار نمایان می‌شود؛ بنابراین هویت‌یابی به واسطه غیریت سازی و غیریتها به کمک برجسته‌سازی و به حاشیه رانی شکل می‌گیرند که خود شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت است (سعید، ۱۳۷۹: ۴۹). برجسته‌سازی و به حاشیه رانی، سازوکاری است که به واسطه آن گفتمانهای ژئوپلیتیکی نقاط قوت «خود» را برجسته ساخته، نقاط ضعف خود را به حاشیه می‌رانند و بالعکس نقاط قوت «غیر» یا دشمن را به حاشیه رانده و نقاط ضعف او را برجسته می‌سازند (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۱۳). بعد از شناسایی فضای استعارهای دال و مدلول حاضر در گفتمان، تشخیص دو گفتمان ژئوپلیتیکی متخاصم که باهم رابطه‌ای غیریت‌سازانه برقرار کرده‌اند، بسیار ضروری است. گفتمان‌ها همواره به واسطه «دشمن» هویت پیدا می‌کنند و نظام معنایی یک گفتمان را باید در مقابل ساختار نظام معنایی گفتمان رقیبش قرار داد و نقاط درگیری و تفاوت‌های معنایی آن را پیدا کرد (سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۶۱). به عبارتی هر گفتمان ژئوپلیتیکی به منظور هویت یافتن، به ناچار شروع به تولید دشمن برای خود می‌کند. البته گاه گفتمان‌ها بیش از یک غیر دارند و از مجموعه‌ای از غیرها برای هویت‌یابی در شرایط مختلف استفاده می‌کنند (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۱۰-۱۱۱).

دو. نتایج و یافته‌های تحقیق

۱-۲. تعیین شاخص‌های کلان روایت ژئوپلیتیکی بر اساس گفتمان ضد شیعی

همان‌طور که از عنوان این بخش پیداست در این قسمت به تدوین چارچوب تحلیلی مدون بر اساس روایت حاکمان و نخبگان سیاسی سنی عرب از تحولات ژئوپلیتیکی جنوب غرب آسیا پرداخته خواهد شد. در حقیقت، این شاخص‌ها و پارامترهایی که در جدول ۱، بدان اشاره شده است، شاخص‌هایی هستند که از دل روایت فوق‌الذکر استخراج شده و اساس و ساختار اصلی گفتمان مذکور را تشکیل می‌دهند. از این‌رو، محققان سیاسی و ژئوپلیتیسین‌ها می‌توانند بر اساس همین

شاخص به تحلیل تحولات سیاسی و ژئوپلیتیکی منطقه جنوب غرب آسیا با توجه به روایت اهل سنت و از نگاه آنان پردازند. به عبارت دیگر، اگر نگاهی به ادبیات سیاسی و ژئوپلیتیکی نخبگان سیاسی عرب سنی در کتاب‌ها، مقاله‌ها و سایت‌های اینترنتی بیندازید به این نکته واقف خواهید شد که یک نوع روایت یکسان و هدفمندی که اتفاقاً بر اساس همین شاخص‌هایی که در جدول ۱، استخراج شده‌اند به تحلیل ژئوپلیتیکی پدیده‌ها می‌پردازند؛ یعنی گفتمان قالب آنها به عنوان گفتمان ضد شیعی در هسته مرکزی خود به تقویت هویت اعراب سنی می‌پردازد و شیعه به عنوان هویت دیگری آنها تعریف شده است؛ و در همه این تحلیل‌های ژئوپلیتیکی، مهار ایران و جلوگیری از نفوذ و گسترش آن در منطقه، از اصلی‌ترین مباحث روایت آنها است. نکته حایز اهمیت در مورد گفتمان فوق در میزان برد و مقیاس جغرافیایی آن است. به عبارت دیگر، کاربرد گفتمان فوق برای این کشورها بیشتر در بعد داخلی (ملی) و منطقه‌ای بوده و داری مقیاس جهانی نیست. برای تبیین بهتر چارچوب تحلیلی روایت اعراب سنی از تحولات ژئوپلیتیکی جنوب غرب آسیا در ادامه با ذکر یک نمونه مصداقی به چگونگی تحلیل ژئوپلیتیکی نخبگان سیاسی عرب از رخداد‌های منطقه خواهیم پرداخت. در حقیقت، به دنبال آن هستیم تا نشان دهیم که این نوع روایت، چه نوع تحلیلی؟ و چرا چنین تحلیلی از رخداد‌های ژئوپلیتیکی ارایه می‌دهد؟ اما مهم‌تر از همه نشان دادن چگونگی کاربرد کلیشه‌ها و استعاره‌های جدول ۱، در تحلیل آنها است.

جدول ۱- پارامترها و شاخص‌های کلان روایت حکومت‌های عرب سنی

گفتمان ضد شیعی	گفتمان غالب
اعراب اهل سنت	هویت مسلط
شیعیان	هویت «دیگری»
ایران	دشمن
ملی، منطقه‌ای	مقیاس عمل جغرافیایی
شیعه - سنی	تقابل‌های دوگانه هویتی
ایران - عربستان	تقابل‌های دوگانه دولتی

منبع: نگارنده

با توجه به وجود عربستان سعودی، بنابراین، شعارهای ضد شیعی آشکار و تاریخی به عنوان

بخشی از یک رهبری گسترده و سیاسی از مبارزات ضد شیعی در طول بحران‌های ژئوپلیتیکی همچون انقلاب ۱۹۷۹ ایران و جنگ عراق-ایران در دهه ۱۹۸۰، وجود دارند. در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰، حکومت عربستان وزن (مالی) خود را در پشت تلاش‌های ایدئولوژیکی نهاد روحانیت قرار داد؛ تا شیعیان را به‌عنوان دشمن جهانی متهم سازد (Jones, 2005: 23-24). حتی پس از گرم شدن روابط عربستان و ایران در دوران پس از جنگ ایران و عراق و جنگ اول خلیج فارس (دهه ۱۹۹۰)، حمایت دولت از موارد ضد شیعه به‌طور پیوسته ادامه داشت (Ibid, 24-25). در این مفهوم، ضد شیعه بودن ریاض یک گفتمان نسبتاً قدیمی‌ای است که بعد از تهاجم ۲۰۰۳ آمریکا به عراق و متعاقباً ظهور خلأ قدرت سیاسی و گسترش و تسلط قدرت ایران در جنوب غرب آسیا، شکل جدیدی برای عربستان سعودی، به خود گرفت. ضد شیعه گرایی به‌وضوح توسط دستگاه سیاسی عربستان سعودی بعد از جنگ ژوئیه ۲۰۰۶ در جنوب لبنان، مورد استفاده ابزاری مجدد قرار گرفت. بدین‌وسیله، عربستان سعودی تاکنون بیشترین استفاده را برای تبلیغات ضد شیعه انجام داده است. زمینه سیاسی نفوذ ایران در جنوب غرب آسیا، برنامه هسته‌ای ایران و شعارهای جسورانه و پوپولیستی احمدی‌نژاد، مایه ترس و وحشت دوباره خیزش شیعیان را به صدا درآورد. در نتیجه، پشت ایده کلی هلال شیعه، درواقع، یک تحریف ژئوپلیتیکی نسبتاً قدیمی و شناخته‌شده است. شیعه «دیگری» در حال حاضر به‌طور گسترده‌ای در طول تاریخ مدرن منطقه جنوب غرب آسیا، به‌عنوان یک ابزار ژئوپلیتیکی مورد استفاده قرار گرفته است. چنین گفتمان‌هایی در قالب شیعه «دیگری» محصولات فرعی و ضروری از برنامه / تلاش مداوم دولت ملی برای «ملت‌سازی» با توجه به سازمان خاص کشور (حکومت استبدادی، پادشاهی) و در چارچوب ژئوپلیتیکی معاصر انجام می‌گیرند. در حقیقت عربستان سعودی از این گفتمان هم برای مصرف داخلی خود و هم برای استراتژی‌های ژئوپلیتیکی منطقه‌ای خود بهره می‌برد.

۲-۲. تعیین شاخص‌های کلان روایت ژئوپلیتیکی بر اساس گفتمان غرب

گفتمان غالب کلان روایت غرب برای گفتمان سازی ژئوپلیتیکی در منطقه جنوب غرب آسیا بر مبنای «گفتمان مبارزه با تروریسم» بنا شده است. از این‌رو و بر مبنای همین گفتمان، سیاستمداران غرب هویت لیبرال دموکراسی را به‌عنوان هویت مسلط خود مطرح و دیگری آن

را هویت «بنیادگرایی اسلامی» قرار داده است؛ و از آنجایی که اکثر کشورهای جنوب غرب آسیا پیرو دین اسلام می‌باشند، لذا غرب از حربه بنیادگرایی اسلامی و مبارزه با افراط‌گرایی اسلامی و تروریسم و با توجه به استراتژی‌های خود، کشورهای هدف را به‌عنوان دشمن خود انتخاب می‌کند. مقیاس عمل جغرافیایی گفتمان ژئوپلیتیکی غرب ابعاد ملی، منطقه‌ای و جهانی را توأمان در برمی‌گیرد؛ یعنی کلان روایت غرب از گفتمان بنیادگرایی اسلامی صرفاً برای مداخله در جنوب غرب آسیا بهره‌برداری نمی‌کند بلکه در بعد ملی و داخلی خود نیز از همین روایت استفاده می‌کند. در حقیقت، تقابل‌های هویتی کلان روایت فوق بر مبنای لیبرال دموکراسی - بنیادگرایی اسلامی بنا شده و از نظر غرب بنیادگرایی برحسب ماهیتش، دشمن خطرناکی برای لیبرال دموکراسی است. از این‌رو، این تقابل هویتی صرفاً به منطقه جغرافیایی خاصی محدود نمی‌شود و برحسب استراتژی‌های ژئوپلیتیکی غرب هر سطح جغرافیایی را ممکن است در برگیرد. در حقیقت، بنیادگرایی اسلامی به‌عنوان ابزاری ژئوپلیتیکی در خدمت اهداف غرب قرار گرفته است.

جدول ۲- چارچوب تحلیل ژئوپلیتیکی بر اساس کلان روایت غرب

گفتمان مبارزه با تروریسم	گفتمان غالب
لیبرال دموکراسی	هویت مسلط
بنیادگرایی اسلامی	هویت «دیگری»
جهان اسلام	دشمن
ملی، منطقه‌ای، جهانی	مقیاس عمل جغرافیایی
لیبرال دموکراسی - بنیادگرایی اسلامی	تقابل‌های دوگانه هویتی
امریکا - کشورهای جهان اسلام	تقابل‌های دوگانه دولتی

منبع: نگارنده

۲-۳. تعیین شاخص‌های کلان روایت ژئوپلیتیکی بر اساس گفتمان اسلام شیعی

این بخش، عناصر و شاخص‌های محوری روایت جمهوری اسلامی ایران از عامل مذهب در گفتمان‌های ژئوپلیتیکی را نشان خواهد داد. به عبارت دیگر، استعاره‌ها و کلیشه‌های پرکاربرد حاکمان جمهوری اسلامی ایران در حین سخنرانی، مصاحبه یا نگارش مقاله چه اصطلاحاتی هستند؟ از

این‌رو، این بخش از مقاله تحت عنوان چارچوب سازی تحلیل ژئوپلیتیکی روایت جمهوری اسلامی به تبیین شاخص‌های محوری کلان روایت ایران خواهد پرداخت. در کلان روایت ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران بین روایت رسمی حکومت و روایت علمی، هماهنگی و هارمونی‌ای وجود ندارد؛ که البته روایت رسمی حکومت با تحولات و پویایی‌های ژئوپلیتیکی منطقه جنوب غرب آسیا همخوانی بیشتر دارد. از این‌رو، در این بخش، گفتمان رسمی حکومت به‌عنوان مبنای چارچوب سازی تحلیل کلان روایت ژئوپلیتیکی مدنظر است.

اصلی‌ترین محور روایت جمهوری اسلامی «گفتمان ضد استکباری» است. به عبارت دیگر، برعکس گفتمان ضد شیعه در روایت اعراب سنی، در گفتمان جمهوری اسلامی ایران دال مرکزی حول محور مبارزه با ظلم و ستم و حمایت از مظلوم است. به همین خاطر تقابل‌های دوگانه هویتی خود را بر اساس «اسلام شیعی- لیبرال دموکراسی غربی» قرار داده است نه هویت اهل سنت؛ و بر مبنای همین غیریت سازی می‌تواند دامنه عمل خود در منطقه جنوب غرب آسیا را گسترش دهد، بدون آن‌که واکنش کشورهای این حوزه را در پی داشته باشد. همین‌طور در اکثر روایت‌های جمهوری اسلامی تقابل‌های دوگانه بین دو کشور ایران- ایالات متحده است، یعنی کشور رقیب منطقه‌ای عربستان سعودی به‌عنوان «دیگری» ایران تعریف نشده است. نکته مهم دیگر در این روایت مقیاس عمل جغرافیایی گفتمان ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران است که هم بعد ملی هم منطقه‌ای و هم جهانی را در برمی‌گیرد؛ اما کلیدی‌ترین بخش گفتمان مذکور در هویت «دیگری» آن است. درست برعکس گفتمان ضد شیعه که دیگری خود را شیعیان قرار داد اما گفتمان جمهوری اسلامی «سکولاریسم» را به‌عنوان هویت دیگری خود قرار داده است؛ و بر اساس آن معتقد است که کشورهای اسلامی بر اساس محیط جغرافیایی، ساختار نظام سیاسی و نوع مذهب خود چه شیعه و چه سنی باید به الگوسازی نظام سیاسی خود بپردازند و هیچ اجباری بر شیعه بودن نیست. بلکه آنچه برای جمهوری اسلامی اهمیت دارد اجرای احکام اسلامی و استفاده از موازین اسلام در چارچوب نظام سیاسی کشورها در راستای «شکل‌گیری امت واحد اسلامی» است.

بنابراین، با توجه به مباحثی که در بالا به آن اشاره شد، کلان روایت جمهوری اسلامی ایران، «دیگری» خود را «غرب» و به‌خصوص آمریکا تعریف کرده و به همین دلیل گفتمان سازی خود را

دارای ابعاد جهانی دانسته و صرفاً به منطقه جنوب غرب آسیا اکتفا نکرده است. (جدول شماره ۳).

جدول ۳- شاخص‌ها و پارامترهای کلان روایت ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران

گفتمان غالب	گفتمان اسلام شیعی
هویت مسلط	اسلام شیعی
هویت «دیگری»	سکولاریسم
دشمن	آمریکا
مقیاس عمل جغرافیایی	ملی، منطقه‌ای، جهانی
تقابل‌های دوگانه هویتی	اسلام شیعی - لیبرال دموکراسی
تقابل‌های دوگانه دولتی	ایران - ایالات متحده آمریکا

منبع: نگارنده

سه. تبیین چگونگی تقابل سه گفتمان مذهبی مسلط در منطقه جنوب غرب آسیا

هدف از تحلیل سه کلان روایت متفاوت در مقاله حاضر، اشاره به این نکته کلیدی بود که نشان دهیم چگونه روایت‌های مختلف با بهره‌گیری از عامل مذهب به گفتمان سازی ژئوپلیتیکی خاص خود می‌پردازند. همان‌طور که ملاحظه شد، تحولات و پویایی‌های ژئوپلیتیکی جنوب غرب آسیا متأثر از گفتمان و پاد گفتمان‌های مختلفی است؛ اما آنچه در این میان بیشتر به چشم می‌آید رقابت سه گفتمان مسلط با عنوان گفتمان اسلام شیعی جمهوری اسلامی ایران، گفتمان ضد شیعی اعراب سنی و گفتمان مبارزه با تروریسم غرب بوده است. البته ناگفته نماند که گفتمان‌های اقتصادمحور چین، گفتمان امنیت محور روسیه و پاد گفتمان‌های مقاومت همچون حزب‌الله لبنان، گروه حماس و گروه‌های تروریستی القاعده و اخیراً گروه تروریستی خلافت اسلامی (داعش) نیز در معادلات ژئوپلیتیکی جنوب غرب آسیا نقش‌آفرینی می‌کنند؛ اما مقاله حاضر معتقد است همه این گفتمان‌ها و پاد گفتمان‌ها به‌نوعی متأثر از سه گفتمان مسلط هستند. به عبارت دیگر، همه تغییر و تحولات ژئوپلیتیکی جنوب غرب آسیا را باید بر مبنای سه کلان روایت مطرح‌شده و در ذیل آن تشریح کرد. چراکه نزاع، رقابت و همکاری این سه گفتمان موجب شکل‌گیری و نقش‌آفرینی دیگر گفتمان‌ها و پاد گفتمان‌ها است (جدول شماره ۴).

جدول ۴- محورها و شاخص‌های کلان روایت‌های ژئوپلیتیکی جنوب غرب آسیا

کشورها شاخص‌ها	غرب (ایالات متحده آمریکا)	اعراب سنی عربستان سعودی	شیعیان (ایران)
گفتمان غالب	گفتمان مبارزه با تروریسم	گفتمان ضد شیعی	گفتمان اسلام شیعی
هویت مسلط	لیبرال دموکراسی	اعراب اهل سنت	اسلام شیعی
هویت «دیگری»	بنیادگرایی اسلامی	شیعیان	سکولاریسم
دشمن	جهان اسلام	ایران	آمریکا
مقیاس عمل جغرافیایی	ملی، منطقه‌ای، جهانی	ملی، منطقه‌ای	ملی، منطقه‌ای، جهانی
تقابل‌های دوگانه هویتی	لیبرال دموکراسی - بنیادگرایی اسلامی	شیعه - سنی	اسلام شیعی - لیبرال دموکراسی
تقابل‌های دوگانه دولتی	آمریکا - کشورهای جهان اسلام	ایران - عربستان	ایران - ایالات متحده آمریکا

منبع: نگارنده

با نگاهی به جدول شماره ۴، برخی از محوری‌ترین و مهمترین شاخص‌ها و پارامترهای سه کلان روایت حاکم بر سپهر سیاسی منطقه ژئوپلیتیکی جنوب غرب آسیا، قابل تبیین است. همان‌طور که در این جدول مشاهده می‌شود گفتمان سازی ژئوپلیتیکی غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا و گفتمان سازی ژئوپلیتیکی شیعیان به رهبری جمهوری اسلامی ایران بیشترین نزاع و رقابت را در منطقه خواهند داشت. چراکه اساسا تقابل‌های دوگانه هویتی هر دو کشور به همراه تقابل‌های دوگانه دولتی طوری تعریف شده‌اند که خودبه‌خود این دو کشور را در مقابل یکدیگر قرار داده است. از طرف دیگر، مقیاس عمل جغرافیایی هر دو گفتمان نیز در هر سه سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی است و به همین خاطر هرکجا منافع هرکدام از این کشورها در معرض خطر قرار گیرد امکان برخورد و چالش بین این دو گفتمان زیاد است؛ اما در این میان گفتمان سازی ژئوپلیتیکی دیگری هم وجود دارد به نام گفتمان ضد شیعی حاکمان سنی عرب که دیگری خود را شیعه قرار داده و به تبع آن ایران اصلی‌ترین دشمن آن در رقابت‌های منطقه‌ای است؛ و شعاع عمل جغرافیایی آن صرفا ملی و منطقه‌ای است. این کلان روایت برحسب تئوری سازه‌انگاری قرابت معنایی و ذهنی زیادی با کلان روایت جمهوری اسلامی

ایران دارد چراکه اساساً هر دو از دیدگاه اسلامی برای تحلیل کلان روایت خود بهره می‌برند اما در عمل این‌گونه نیست و این دو گفتمان بیشترین چالش را با یکدیگر دارند. در این میان، کلان روایت غرب دیگری خود را بر مبنای بنیادگرایی اسلامی قرار داده است و به تبع آن برای دستیابی به اهداف ژئوپلیتیکی خود در منطقه نیاز به یک دیگری به عنوان دشمن گفتمان خود نیاز دارد و از این رو با همگام شدن کلان روایت ضد شیعی حکام اعراب سنی، سعی در ایجاد تقابل بین این دو گفتمان دارد. چراکه به خوبی آگاه است که تقابل دو فرقه اصلی اسلام یعنی شیعه و سنی خودبه‌خود به افراط‌گرایی انجامیده و باعث به وجود آمدن گروه‌های افراط‌گرا در هر دو کلان روایت خواهد شد. گروه‌های افراطی که بهترین خوراک برای غرب به عنوان دیگری مطرح و بهانه لازم برای حضور در منطقه ژئوپلیتیکی جنوب غرب آسیا و مدیریت این پهنه ژئوپلیتیکی را برای آنان فراهم می‌سازد. کاری که جورج بوش در سال ۲۰۰۱ با کلان روایت محور شرارت موفق به انجام آن شده بود؛ و اکنون نیز باراک اوباما علی‌رغم شعارها و دیدگاه‌های انسان‌گرایانه خود به همین شیوه متوسل شده و تحت عنوان مبارزه با بنیادگرایی اسلامی و خشونت در پی دخالت در امور داخلی کشورهای حوزه جنوب غرب آسیا است؛ اما نکته حایز اهمیت در کلان روایت غرب، سوارشدن بر موج تفرقه شیعه و سنی است.

اما هدف اصلی از تقابل سه گفتمان مذهبی مسلط در منطقه جنوب غرب آسیا، نشان دادن نوع جهان‌بینی و اهداف هر یک از این سه گفتمان برای دستیابی به استراتژی‌های ژئوپلیتیکی‌شان بوده است. همان‌طور که در این بخش نشان داده شد. هر سه گفتمان فوق از یک هویت مسلط برخوردار بوده‌اند که بر مبنای همین هویت مسلط سعی در تعریف هویت «دیگری» به عنوان دشمن داشتند. گفتمان ضد شیعی اعراب سنی بر مبنای همین تفکر دیگری خود را «شیعه» و «ایران» و گفتمان اسلام شیعی جمهوری اسلامی، «سکولاریسم» و «آمریکا» قرار داده‌اند؛ اما گفتمان غرب دیگری خود را «مبارزه با تروریسم» و «مبارزه با بنیادگرایی اسلامی» قرار داده بود. نکته کلیدی بحث هم به همین مسئله مرتبط است. در حقیقت، گفتمان غرب بر مبنای تئوری قدرت هوشمند خود و با توجه به مؤلفه‌های جنگ نرم معتقد به هیچ دوست یا دشمنی برای خود، در همه زمان‌ها و مکان‌ها قایل نیست؛ بلکه بر مبنای سیاست خارجی پراگماتیسمی یا عمل‌گرایانه خود بسته به نوع استراتژی‌ها و اهداف ژئوپلیتیکی خود به این کار مبادرت می‌ورزد؛ اما هر دو گفتمان ژئوپلیتیکی عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران دیگری خود را هویتی ثابت و همچنین کشوری واحد قرار داده‌اند و به تبع آن، در همه شرایط و زمان‌ها

بر مبنای همان دیگری به روایت ژئوپلیتیکی خود اقدام می‌کنند. کاری که مقاله حاضر سعی کرده بود در هر یک از این روایت‌ها نشان دهد و به خوبی هم مشاهده شده بود که در هر دو گفتمان به‌صراحت از دشمنی خاص به کرات و توسط نخبگان و حاکمان آنان نام برده می‌شد؛ اما در کلان روایت ژئوپلیتیکی غرب هیچ نامی از کشوری خاص به‌عنوان دشمن مطرح نشد و همواره سعی می‌کنند با همین ظرافت به دیگر کشورها بفهمانند که لزوماً از نظر آمریکا دشمن همیشگی آنان نیستند و تنها در صورتی که کنشگری گفتمان غرب و آمریکا را دچار تهدید نکنند، هیچ خطری متوجه آنان نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

سه گفتمان قالب یا مسلط بر سپهر سیاسی و ژئوپلیتیکی منطقه جنوب غرب آسیا وجود دارند که از عامل مذهب برای تبیین اهداف و انگیزه‌های ژئوپلیتیکی خود بهره می‌گیرند؛ اما نکته کلیدی در این امر نهفته است که بر طبق مبانی نظری مقاله حاضر مبنی بر فرایند قلمرو سازی گفتمانی، گفتمان غرب (ایالات متحده آمریکا) در حال حاضر در جایگاه قدرت کنشگر قرار داشته و بر این اساس، این حق را برای خود قایل است که برای مدیریت و سامان‌دهی نظم سیاسی و ژئوپلیتیکی منطقه، تصمیم‌گیری کند؛ اما همان‌طور که قبلاً هم اشاره شد با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ به رهبری امام خمینی عملاً معادلات و اهداف ژئوپلیتیکی آمریکا در منطقه دچار بحران شد و از این مقطع ایالات متحده سعی در مهار جمهوری اسلامی ایران در منطقه کرده است؛ اما دلیل ترس آمریکا از جمهوری اسلامی ایران در آن مقطع به اندیشه‌های سیاسی امام خمینی برمی‌گشت که در آن الگوی جدیدی (از نظر اندیشمندان اسلامی الگوی نظم سیاسی در جهان اسلام به‌صورت پیشینی وجود دارد و فقط باید جامعه را به این سمت هدایت کرد) غیر از الگوی سیاسی غرب برای نظم سیاسی مطرح بود و در آن عملاً مرکز زدایی از غرب به‌عنوان دال مرکزی مطرح شد. همین مسئله گفتمان اسلام شیعی انقلاب اسلامی را به‌عنوان یک قدرت کنشگر مطرح کرده بود که در پی نظم‌دهی سیاسی و ژئوپلیتیکی منطقه‌ای و جهانی بر مبنای اندیشه سیاسی خود بود. از همین روی، گفتمان غرب دستور کار اسلام‌هراسی را در برنامه‌های امور خارجی خود دنبال کرد. در حقیقت هدف غرب از این کار، مهار قدرت کنشگری اندیشه‌های سیاسی امام خمینی بود، قدرت کنشگری که می‌توانست منافع گفتمان غرب را در هر فضای جغرافیایی در کره زمین دچار مشکل سازد. به همین خاطر، معتقدیم زمانی که

اندیشه‌های سیاسی امام خمینی در قلمرو سرزمینی ایران و با عنوان جمهوری اسلامی ایران تثبیت شد، قدرت کنشگری آن به قدرت واکنشی تبدیل شده است؛ اما از آنجایی که هر اندیشه‌ای مبتنی بر قلمرو خاصی است و جمهوری اسلامی ایران نیز هرچند در ظرف فضایی ملی، ولی همچنان از اندیشه سیاسی امام خمینی (ظرف فضایی امت) بهره می‌برد، بنابراین گفتمان غرب همچنان جمهوری اسلامی را به عنوان قدرت واکنشی‌ای که هر لحظه قابلیت تبدیل شدن به قدرت کنشگری را دارد متصور می‌شود و بر همین اساس، گفتمان غرب سعی دارد با بازی‌های جدید عملاً جمهوری اسلامی را از رسیدن به اهداف خود دور نگه دارد؛ در این راستا می‌توان از یک‌سو، جنگ هشت‌ساله عراق علیه ایران، مسئله حقوق بشر و همچنین برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران را بازی غرب برای ائتلاف منابع و توان کنشگری جمهوری اسلامی و از سوی دیگر، مشغول کردن جمهوری اسلامی در گفتمان سازی‌های خود، به منظور نرسیدن ایران به سطح قدرت کنشگر دانست.

اما کلان روایت ژئوپلیتیک مذهبی دیگری هم در منطقه وجود دارد که از آن تحت عنوان گفتمان ضد شیعی اعراب سنی یاد کرده‌ایم که رهبری آن بر عهده عربستان سعودی است؛ اما سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چرا غرب نسبت به این گفتمان نه تنها واکنش نشان نمی‌دهد بلکه در راستای استراتژی‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی خود حتی به همکاری با آن نیز می‌پردازد. در این زمینه باید یادآور شویم که از نظر گفتمان غرب، گفتمان ضد شیعی یک گفتمان واکنشی بوده که دیگری خود را شیعه قرار داده است و هویت‌سازی خود را بر مبنای دشمنی به نام شیعیان از یک‌سو و جمهوری اسلامی ایران از سوی دیگر قرار داده است؛ بنابراین، نه تنها هیچ خطری برای گفتمان غرب محسوب نمی‌شود بلکه حتی می‌تواند بخشی از اهداف غرب را در منطقه به انجام برساند، چراکه غرب به خوبی آگاه است که تفرقه بین دو گفتمان شیعه و سنی به رشد بنیادگرایی اسلامی و افزایش خشونت و گروه‌های افراطی و تروریستی خواهد انجامید. بنیادگرایی اسلامی که «دیگری» گفتمان غرب است و بنابراین دشمن غرب در منطقه یعنی بنیادگرایی شکل می‌گیرد تا بهانه‌ای برای حضور مستقیم گفتمان غرب در منطقه را فراهم سازد.

فهرست منابع:

۱. بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، جامعه‌شناسی سیاسی، چاپ چهارم، تهران، نشر نی.
۲. برتنس، هانس (۱۳۷۰)، مبانی نظریه ادبی، محمدرضا ابوالقاسمی، تهران، ماهی.
۳. استوارت آر، کِلگ، (۱۳۷۹)، چارچوب‌های قدرت، ترجمه‌ی مصطفی یونسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. هیندس، باری (۱۳۸۰)، گفتارهای قدرت (از هابز تا فوکو)، ترجمه‌ی مصطفی یونسی، تهران، شیرازه.
۵. مقدادی، بهرام (۱۳۷۸)، فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی (از افلاطون تا عصر حاضر)، تهران، فکر روز.
۶. سعید، بابی (۱۳۷۹)، هراس بنیادین (اروپا مداری و ظهور اسلام‌گرایی)، ترجمه غلام‌رضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۷. سلطانی، سید علی‌اصغر (۱۳۸۳)، تحلیل گفتمان به‌مثابه نظریه و روش، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۲۸، سال هفتم.
۸. سلطانی، سید علی‌اصغر (۱۳۸۴)، قدرت، گفتمان و زبان: سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران، تهران، نشر نی.
۹. تاجیک، محمدرضا (به اهتمام)، (۱۳۸۷)، گفتمان و تحلیل گفتمانی (مجموعه مقالات)، فرهنگ گفتمان، تهران.
۱۰. وبستر، راجر (۱۳۸۲)، پیش درآمدی بر مطالعه نظریه ادبی، الهه دهنوی، تهران، روزگار.
11. Agnew, j. (1998), geopolitics: re-visioning world politics, London, Rutledge.
12. Agnew, j. and Cambridge, s. (1995), mastering space: hegemony, territory and International political economy, London, Rutledge.
13. Alvesson, m. and kårreman, d. (2000), 'varieties of discourse: on the study of Organizations through discourse analyses, human relations.
14. Dalby, s. (1991), 'critical geopolitics: discourse, difference and dissent', environment and planning d: society and space.
15. Deleuze, g. (1983), Nietzsche and philosophy, trans. hugh tomlinson, London: athlone press.
16. Dijkink, g. (1996), national identity and geopolitical visions: maps of pride and pain, London, Rutledge.
17. Fairclough, N. (1995), Media Discourse. London: Edward Arnold.
18. Foucault, m. (1972) [1969], the archaeology of knowledge, London, tavistock.
19. Gramsci, A. (1971), Selections from the Prison Notebooks of Antonio Gramsci, New York, International Publishers.
20. Gregory, D, Ron Johnston, Geraldine Pratt, Michael Watts, Sarah Whatmore. (2009), the Dictionary of Human Geography, 5th Edition.

21. Laclau, e. (1990), new reflections on the revolution of our time, London: verso.
22. Lukes, S. (1997), Power: A Radical View, Translated by Emad Afroogh, Tehran, Rasa
23. Nietzsche, f. (1984), human, all too human: a book for free spirits, trans. Marion faber, with Stephen Lehmann, and Lincoln: University of Nebraska press.
24. Ó tuathail, g. (1996), critical geopolitics: the politics of writing global space, Minneapolis, university of Minnesota press.
25. Ó tuathail, g. (2002), “theorizing practical geopolitical reasoning: the case of the United States” response to the war in Bosnia’, political geography.
26. Ó tuathail, g. and Agnew, j. (1992), ‘geopolitics and discourse: practical geopolitical Reasoning in American foreign policy’, political geography.
- 27.
28. Simmel, G. (1997), “The sociology of space” in Frisby, D. And Featherstone, M. (eds) (1997) Simmel on Culture, London, Sage
29. Thomassen, l. (2005), “antagonism, hegemony and ideology after heterogeneity”, journal of political ideologies.